



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال ششم • شماره چهارم • زمستان ۱۴۰۲

Quarterly Journal of Moral Studies  
Vol. 6, No. 4, Winter 2024



## معنا و ارزش اخلاقی تواضع معرفتی

### و فروتنی علمی

محمد تقی اسلامی\*

doi: 10.22034/ethics.2024.51377.1676

#### چکیده

اندیشمندانی مانند اسپینوزا، کانت و نیچه منکر ارزش اخلاقی «فروتنی» هستند تا چه رسد به اینکه آن را فضیلت بدانند. به زعم آنان، فروتنی و تواضع به دلیل تضادی که با ارزش‌هایی انسانی از قبیل قدرت، خلاقیت، شادمانی، خرسندی از خود و اعتماد به نفسی که لازمه پیشرفت آدمی در جهات علمی و عملی است، نمی‌تواند از نظر اخلاقی دارای ارزش مثبت باشد. این تلقی از معنا و ارزش فروتنی و تواضع که مخالف تأکید بسیاری از مکاتب اخلاقی به ویژه مکاتب دینی بر فضیلت‌مندی تواضع است، در آثار نویسندگانی معاصر و نیز در برخی مجامع علمی اقبالی تازه یافته، به نحوی که اثبات ارزشمندی تواضع علمی را نزد برخی دانشوران با تردیدهایی روبه‌رو کرده است. این مقاله در صدد است تا با روش تحلیل محتوای لفظی و معنوی، به بازخوانی معنا و ارزش اخلاقی فروتنی معرفتی و علمی بپردازد. و در این راستا، پس از ملاحظه نقدها و نگرش‌های منفی اندیشمندان و نویسندگان مذکور در باب ارزش اخلاقی تواضع، به تبیین مفهوم تواضع و فضیلت‌مندانه بودن آن پرداخته شده است.

#### کلیدواژه‌ها

اخلاق، ارزش اخلاقی، فضیلت، فروتنی، تواضع، تواضع علمی.

\* استادیار و مدیر گروه اخلاق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. | m.eslami@isca.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۳ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۵/۰۷

■ اسلامی، محمد تقی. (۱۴۰۲). معنا و ارزش اخلاقی تواضع معرفتی و فروتنی علمی. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۶(۲۱)، ۵-۲۲.

doi: 10.22034/ethics.2024.51377.1676

## مقدمه و بیان مسئله

ز خاک آفریدت خداوند پاک  
پس ای بنده افتادگی کن چو خاک  
حریص و جهان‌سوز و سرکش مباش  
ز خاک آفریدنت آتش مباش

شاید برای بسیاری از اصحاب حرفه دانش‌ورزی اتفاق افتاده باشد که هنگام سخنرانی یا ارائه بحث در کارگاه خطایی علمی از آنان سر زده باشد و در این هنگام یکی از حاضران بی هیچ ملاحظه‌ای بر ارائه‌کننده به اعتراض برخو شد و خطای او را در حضور جمع برجسته کند. در چنین موقعیتی به نظر می‌رسد اقتضای تواضع علمی استاد ارائه‌کننده آن باشد که در پاسخ به اعتراض معترض، متواضعانه از قصور خویش در بیان روشن و دقیق مطلب عذرخواهی کند و در صدد تصحیح خطای خویش برآید، اما مشکل زمانی بروز می‌کند که فرد معترض بلافاصله پس از عذرخواهی استاد، عنان سخن را به دست بگیرد و به اعتراض خود ادامه دهد و عذرخواهی متواضعانه استاد را دلیل بر ضعف علمی و ناتوانی او در اداره کارگاه بینگارد و به این وسیله بخواهد روند بحث استاد را در کارگاه مختل کند.



۶

در کارگاه‌های اخلاق حرفه‌ای در آموزش عالی، هنگامی که به بحث تواضع علمی و اقتضای آن در اخلاقی بودن گفتن «نمی‌دانم» می‌رسیم این کُد اخلاقی را مطرح می‌کنیم که «لازم است آموزگار در صورت نداشتن اطلاع لازم و کافی از موضوع مورد پرسش دانشجو از قدرت گفتن «نمی‌دانم» برخوردار باشد». همه اصحاب حرفه آموزش، به ویژه آموزگاران و اساتید بر سر پذیرش این کُد اتفاق نظر ندارند. برخی از شرکت‌کنندگان در کارگاه‌ها این دغدغه را مطرح می‌کنند که اعمال چنین قدرتی سبب می‌شود دانشجو گمان ببرد که استاد از صلاحیت علمی کافی برخوردار نیست و با تثبیت این گمان، ممکن است استاد اقتدار و مرجعیت علمی لازم نزد دانشجو را از دست بدهد.

کم نیستند مواردی که استاد نسبت به ابعادی از موضوع درس خود اطلاع لازم و کافی ندارد یا در لحظه پرسش، پاسخ آماده‌ای در ذهن ندارد. گفتن «نمی‌دانم» در پاسخ به همه پرسش‌هایی که استاد پاسخ آماده، درست و کاملی برای آنها ندارد، ممکن است انگ ناخاستگی علمی او در تدریس موضوع و رشته مربوط را در پی داشته باشد و در نتیجه، منجر به از دست رفتن رونق تدریس یا حتی از دست رفتن فرصت‌های تدریس برای استاد شود. در چنین مواردی، به نظر می‌رسد استاد و آموزگار با یک دوراهه اخلاقی مواجه است: از طرفی ارزش اقتدار و مرجعیت علمی او را به نادیده گرفتن ارزش اخلاقی تواضع علمی فرامی‌خواند و از طرف دیگر، لزوم مراعات قیود

تواضع علمی به حذف اقتدار و مرجعیت علمی می‌انجامد. در رویارویی با چنین دوره‌ای چه باید کرد؟ اینجا است که ممکن است برخی یا شاید بسیاری از آموزگاران و اساتید این پرسش را مطرح کنند که اساساً تواضع در این موارد، یعنی چه؟ آیا تواضع و به ویژه تواضع علمی و معرفتی یک فضیلت خردمندانه اخلاقی به حساب می‌آید و دارای ارزش اخلاقی مثبت و مطلق است یا ارزش اخلاقی آن نسبی است؟ این مقاله پاسخ به این پرسش‌ها را با تمرکز بر بازخوانی مفهوم «تواضع» و ارزشمندی فضیلت‌مندانه آن جست‌وجو می‌کند.

پیش از پاسخ گفتن به این پرسش مهم و محوری، بد نیست یک نمونه عملی در برخورد با چنین دوره‌ای را از نظر بگذرانیم.

یکی از مدرسان نامدار حوزه علمیه قم، در اثنای برخی از جلسات درس خطاب به شاگردان می‌گفت: استاد نمی‌تواند یا برای او شایسته نیست که به هنگام تدریس اشکال و ایراد شاگرد را بپذیرد، هرچند که آن اشکال و ایراد واقعاً وارد و درست هم باشد، ولی این استاد شب که می‌خواهد بخوابد و جدانش به سراغش می‌آید و او را محاکمه می‌کند که چرا اشکال وارد شاگرد را نپذیرفتی؟! چرا این کار خلاف اخلاق علمی و تواضع علمی را مرتکب شدی؟!... من اکنون اعلام می‌کنم: ای آقایانی که اشکالی می‌کنید و من به آن توجه نمی‌کنم یا آن را نمی‌پذیرم! از شما خواهش می‌کنم که روز بعد به توضیحات تازه‌ای که راجع به درس روز قبل می‌دهم خوب توجه کنید. در آن توضیحات سعی می‌کنم مطابق اشکال شما اصلاحاتی را نسبت به درس گذشته اعمال کنم. مُدرّس مذکور به این وسیله راه حلی برای یکی از دشواری‌ها و مسائل مربوط به رعایت تواضع علمی در آموزش، ارائه کرده بود. پذیرش ایراد حاضران یا حتی اعتراف به خطای پیش آمده نسبت به مطلب یا نکته‌ای در فرایند تدریس یا برگزاری کارگاه، به نظر می‌رسد که مقتضای تواضع در آموزش باشد؛ ولی تجربه تدریس چندین ساله به امثال این مدرس آموخته است که عمل به این مقتضی همیشه مطلوب نیست و ممکن است با اهداف و منافع دیگری که برای مدرس یا حرفه آموزش ضرورت دارند، در تعارض باشد.

## مفهوم تواضع

«تواضع» در لغت به معنای فروتنی و خود را خوار کردن (تذلل) آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ذیل واژه وضع و زوزنی، ۱۳۴۵، ج ۲، ص ۸۵۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ذیل واژه وضع). در زبان فارسی، واژه‌هایی چون فروتنی، افتادگی، خاکساری، کم‌زنی، نرم‌گردنی، نرم‌خویی، خود فرو نهادن و خواری کردن



۷

مترادف «تواضع» و تعابیر و واژه‌هایی چون گردن‌فرازی، بادسری، خودبینی، خودخواهی، خودپسندی، خودپرستی، درشت‌خویی و خودبزرگ‌بینی متضاد «تواضع» به کار رفته‌اند (دهخدا، ۱۴۰۳؛ معین، ۱۳۸۸). در زبان عربی نیز واژه‌های خشوع، خضوع، خشیت، إخبات، خفضِ جناح و تذلل تقریباً هم‌معنا و معادل با «تواضع» هستند؛ هرچند برخی لغت‌شناسان در معانی این واژه‌ها تفاوت‌های ظریفی دیده‌اند و برای مثال، تواضع را فروتنی توأم با توانایی و «تذلل» را حاکی از ناتوانی شخص در برابر دیگری دانسته‌اند. همچنین «تواضع» را وصفی برای خُلقیات باطنی و افعال جوانحی و «خشوع» را وصفی برای حالات ظاهری و افعال جوارحی قلمداد کرده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵، ص ۲۸۱؛ عسکری، ۱۴۱۲، ص ۱۲۲، ص ۲۱۵-۲۱۶).

در زبان انگلیسی نیز واژه‌های *humility, humbleness, common courtesy, self-effacement, reverence, respectabilities, modesty* به معنای «تواضع» به کار رفته‌اند و واژه‌های تکبر، <sup>۱</sup>عجب، <sup>۲</sup>غرور، <sup>۳</sup>خودخواهی، <sup>۴</sup>فراخود‌فرمانی، <sup>۵</sup>بزرگ‌نمایی، <sup>۶</sup>پر ادعاری، <sup>۷</sup>افاده‌گری، <sup>۸</sup>روداری، <sup>۹</sup>گستاخی، <sup>۱۰</sup>نخوت، <sup>۱۱</sup>خود - حق‌پنداری، <sup>۱۲</sup>سلطه، <sup>۱۳</sup>جاه‌طلبی خودخواهانه، <sup>۱۴</sup>از خود راضی بودن، <sup>۱۵</sup>مفاهیمی متضاد «تواضع» را می‌رسانند. به گفته برخی از

1. arrogance
2. vanity
3. conceit
4. egotism

۵. فراخودفرمانی (*hyper-autonomy*) بیش از خود اتکایی است. فردی که فراخودفرمان است اصراری تزلزل‌ناپذیر بر خودفرمان‌فرامایی خویش دارد. چنین فردی نسبت به وابستگی به دیگران تمایلی ندارد و حتی نمی‌تواند به دیگران وابسته باشد و معمولاً با درخواست یا اجازه دادن به دیگران برای کمک به او، حتی زمانی که نیازی شدید به کمک داشته باشد بسیار ناراحت می‌شود. برخی چنین صفتی را از انواع تکبر به شمار آورده‌اند (Tanesini, 2018, p. 213).

6. grandiosity
7. pretentiousness
8. snobbishness
9. impertinence
10. presumption
11. haughtiness
12. self-righteousness
13. domination
14. selfish ambition
15. self-complacency

محققان، فهم تام و تمام مفهوم تواضع مستلزم آن است که همه این مفاهیم متضاد و مقابل آن را به دقت در نظر بگیریم؛ هرچند در این میان دو مفهوم تکبر<sup>۱</sup> و عجب<sup>۲</sup> از مفاهیم دیگر مهم تر هستند و فهم کامل این دو می تواند ما را به مفهوم تواضع بسیار نزدیک کند (Roberts & Wood, 2007, p. 236).

اندیشمندان مسلمان گاه تواضع را به «راضی بودن به منزلتی فروتر از استحقاق خود» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵، ص ۲۸۱؛ علم الهدی، ۱۴۰۵-۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۶۶) و گاه با نظر به معنای تکبر که ضد آن است، تعریف کرده اند (نک: شرباصی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷۰). از نگاه بسیاری از عالمان اخلاق اسلامی، «تواضع» فضیلتی است که از رعایت اعتدال میان دو رذیلت کبر (تفوق و ترفع جستن نفس بیش از استحقاق آن) و ضعت (تحقیر و تزییع نفس در حد کمتر از استحقاق آن) حاصل می آید (برای نمونه، سهرودی، ۱۳۵۶/۱۹۷۳، ج ۲، ص ۶۷؛ عزالدین کاشانی، ۱۳۶۷، ص ۳۵۲). برخی نیز برای خود تواضع حالت اعتدالی در نظر گرفته اند و اعتدال در تواضع را به این معنا دانسته اند که هر شخصی در مرتبه ای قرار گیرد که خود را مستحق آن می داند و خود را نزد دیگران در مرتبه ای قرار دهد که او را لایق آن می دانند (قطب الدین شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۵۶؛ نخشی، ۱۳۶۹، ص ۱۴).

عارفان مسلمان به نکته های ظریف تری در معنای تواضع اشاره کرده اند. از نظر آنان، تواضع خصلتی است که از صفا و سلامت دل برمی آید و آنگاه در اقوال و افعال آدمی بروز می یابد (ابوطالب مکی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مقرئ نیشابوری، بی تا، ص ۹۶). بدین سبب در بسیاری از منابع اخلاق عرفانی، «تواضع» صفتی نیکو قلمداد شده و به آن توصیه شده است و در بیان آن به آیاتی از قرآن کریم، از جمله آیه ۶۳ از سوره فرقان استناد شده است: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ...؛ بندگان خدای رحمان کسانی هستند که بر روی زمین به نرمی و فروتنی گام برمی دارند...». در نگاه عارفان، واژه «هون» به معنای سکینه، وقار و خشوع در برابر حق است و این همان معنایی است که در تواضع نهفته است؛ زیرا تواضع آن است که شخص در برابر صولت و مهابت حق فروتن باشد (انصاری، ۱۳۶۱، ص ۱۰۰؛ کاشانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۹۵).

گفت حق که بندگان جفت عون بر زمین آهسته می رانند و هون (مولوی، ۱۳۹۳).

این نکته سنجی عارفانه سبب شده است که برخی نویسندگان متون اخلاق اسلامی اقسام و

1. arrogance
2. vanity



مراتبی را برای تواضع بر شمرده و تواضع را این گونه تعریف کنند:

«تواضع» را اقسام و رنگ‌هایی است و اساس آن تواضع در برابر دین خداست عزّ و جلّ به اینکه انسان آن را بپذیرد و بر آن خضوع کند و در آن مجادله نکند و با نظر و هوای نفس خویش به آن اعتراض نکند. بعد از آن تواضع در برابر رسول خداست (صلی الله علیه وآله و سلم)؛ پس انسان نباید گفتاری در مقابل هدایت او یا میلی مخالف سنت او داشته باشد، بلکه باید در حال ادب و محبت و هدایت‌پذیری، تسلیم و پیروی و اقتدا به او را پیش گیرد. مرتبه بعد از آن تواضع با خلق است به اینکه انسان حق غیر خود را حتی اگر دشمن یا مخالف او در دین باشد نگهدارد و اینکه عذر عذرخواه را بپذیرد و حق را از هر جهتی که آمده باشد ادا کند. مرتبه بعد از آن تواضع انسان با نفس خویش است؛ پس برای نفس خود به نزد خویش چیزی را نیند که باب خودخواهی و تکبر را بر او بگشاید، بلکه از چنین چیزی پیشگیری کند و آن را ریشه‌کن کند تا نه بدان میل یابد و نه فریب آن را بخورد.<sup>۱</sup>



## آیا «تواضع» فضیلت است؟

در تاریخ اندیشه اخلاق اسلامی شاید نتوان اندیشمندی را سراغ گرفت که در فضیلت بودن تواضع و فروتنی تردید و تشکیک کرده باشد. این در حالی است که در نظر برخی نویسندگان غربی، نوعی پیچیدگی یا تناقض در فضیلت‌انگاری تواضع دیده می‌شود و از همین رو، اذعان کرده‌اند که افتادگی و تواضع فضیلتی افتاده است و حتی تردید دارد که فضیلت باشد. کسی که به افتادگی خود می‌نازد به سادگی نشان می‌دهد که فاقد آن است. افتادگی یاد می‌دهد که به هیچ فضیلتی نباید به خود بالید و مغرور بود (کنت-اسپونیول، ۱۳۸۴، ص ۱۹۳). بدین سان اگر کسی بگوید «من بسیار متواضع هستم» این جمله حاوی تناقضی درونی است و اگر کسی بگوید «من

۱. «و التواضع أقسام و ألوان، و أساسه التواضع أمام دین الله عز و جل، بأن يتقبله الإنسان و يخضع له، و لا يجادل فيه، و لا يعترض عليه برأيه أو هواه؛ ثم يلي ذلك التواضع مع رسول الله صلى الله عليه و سلم، فلا قول للانسان أمام هديه، و لا هوى يخالف سنته، بل تسليم و متابعة و اقتداء، في أدب و حب و اهتداء؛ ثم يلي ذلك التواضع مع الخلق بأن يحفظ الإنسان حق غيره، حتى و لو كان عدواً أو مخالفاً في الدين، و أن يقبل عذر المعتذر، و أن يفيء إلى الحق مهما كانت الجهة التي جاء منها ذلك الحق؛ ثم يلي ذلك تواضع الإنسان فيما بينه و بين نفسه، فلا يرى في نفسه لنفسه ما يفتح عليها أبواب الاعتزاز و التكبر، بل يردعها و يجمعها، فلا تختال و لا تميل» (شرباصی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷۱).

متواضع نیستیم) گویی نخستین گام را به سوی تواضع برداشته است (کنت - اسپونیول، ۱۳۸۴، ص ۱۹۷). در تاریخ تفکر اخلاقی، اندیشمندانی همچون اسپینوزا، کانت و نیچه با فضیلت بودن تواضع و حتی با روایی اخلاقی آن مخالفت کرده‌اند. باروخ اسپینوزا تعریفی از فضیلت ارائه می‌دهد که بر تواضع تطبیق نمی‌یابد؛ او فضیلت را معادل «قدرت» می‌داند (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۲۲)؛ قدرتی روحی که از عقل ناشی می‌شود و همیشه شادمان است (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۶۴). در حالی که «فروتنی» الم و اندوهی است که از ملاحظه ضعف و بیچارگی خود ما پیدا شده است. فروتنی، طبق این تعریف، بیشتر یک حالت یا انفعال نفسانی است تا یک فضیلت فعالی که از عقل سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، «فروتنی» فضیلت نیست (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۶۴). در مقابل «از خود خرسندی» که لذتی است که از ملاحظه قدرت فعل ما پیدا می‌شود. چنین لذتی اگر از ملاحظه فعلی باشد که به اختیار نفس ما انجام گرفته است در مقابل پشیمانی قرار می‌گیرد. به این ترتیب، اسپینوزا تواضع را در ردیف انفعالاتی همچون پشیمانی قلمداد می‌کند.

از نظر او «پشیمانی، فضیلت نیست، یعنی از عقل ناشی نمی‌شود، بلکه انسانی که از کرده خود پشیمان می‌شود، دو چندان بدبخت یا ناتوان است» (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۶۵)، اما «استکبار» به این معنا که شخص از روی «عشق به نفس» خود را برتر از آنچه هست بینگارد، فضیلتی است که از خود خرسندی از آن سرچشمه می‌گیرد و متضاد تذلّل است که از فروتنی ناشی می‌شود. «تذلّل، آن است که شخص از روی الم خود را پست‌تر از آنچه هست بینگارد» (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۰۹). اینکه ما غالباً و بر طبق عادت، فروتنی را متضاد با استکبار می‌دانیم به این علت است که به جای توجه به طبیعت این دو مفهوم، به آثار آنها توجه می‌کنیم. ما انسانی را «مستکبر» می‌نامیم که بسیار خودستایی می‌کند، جز درباره فضایل خود و ردائیل دیگران سخن نمی‌گوید، می‌خواهد که برتر از دیگران باشد و با وقار و شکوهی رفتار می‌کند که مختص مردمی است که در مرتبه بالاتر از او قرار دارند و بر عکس، کسی را «فروتن» می‌خوانیم که غالباً خجالت می‌کشد، به خطاهایش اعتراف می‌کند، درباره فضایل دیگران سخن می‌گوید، در برابر هر کسی سر تسلیم فرود می‌آورد، سر به زیر راه می‌رود و به آرایش نمی‌پردازد. آثاری که برای فروتنی و تذلّل در نظر می‌گیریم بسیار نادر هستند؛ زیرا نفس انسان ذاتاً و تا آنجا که می‌تواند با آنها به مقابله می‌پردازد و از همین رو، معمولاً همان کسانی که دیگران آنها را بیش از همه متذلّل و فروتن می‌پندارند، جاه‌طلب‌ترین و حسودترین مردمانند» (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۰۷-۲۱۰).

با این همه، اسپینوزا تواضع را برای نوع انسان که به ندرت طبق احکام عقل زندگی می‌کند،



سودمند می‌داند؛ به این دلیل که کمک می‌کند تا سرانجام انسان تحت هدایت «عقل» زندگی کند. به اذعان و اعتقاد او:

اگر انسان‌هایی که دچار ضعف نفس هستند، همه به یکسان متکبر بودند، از چیزی شرم نمی‌داشتند و اگر از چیزی نمی‌ترسیدند، چگونه ممکن بود متحد و منضبط بمانند. اگر جماعت ترسد، خود ترسناک خواهد بود. بنابراین، نباید تعجب کرد که انبیا که بیشتر در فکر خیر جامعه بودند تا خیر عده‌ای معدود، این همه فروتنی، پشیمانی و احترام را ستوده‌اند. در واقع، کسانی که دستخوش این عواطف هستند، به مراتب بیشتر از دیگرانی که تحت هدایت عقل زندگی کنند، هدایت می‌شوند (اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۶۵).

ایمانوئل کانت نیز که برای انسان ارزشی غایی و استقلالی قائل است و هر انسانی را به مثابه هدفی می‌داند که برخورد ابزارانگارانه با او - چه از جانب خودش و چه از جانب دیگران - شایسته نیست، نگاهی انتقادی به توابع دارد. از نظر کانت، اگر توابع به معنای بی‌ارزش دانستن واقعی خود باشد، فضیلت نیست؛ سهل است که چون بر خلاف فضیلت شرافت و بزرگی انسان است، ردیلت به حساب می‌آید (کانت، ۱۳۸۰، ص ۸۰) و اگر به معنای بی‌ارزش دانستن ظاهری و دروغین باشد، مساوی با رداییلی همچون رباکاری، چاپلوسی و عوام‌فریبی است (کانت، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲).

در عین حال، از عبارات کانت به ذهن می‌رسد که او میان توابع حقیقی و توابع دروغین تمایز می‌گذارد. به اذعان او، درک و احساس انسان از قلت شایستگی ارزش اخلاقی خود در مقایسه با قانون، توابع نامیده می‌شود (کانت، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱). چنین مفهومی تنها در صورتی از نظر کانت توابع راستین و در نتیجه فضیلت است که قانون را برآمده از وجدان خود بدانیم که در هر حال در مقایسه با وجدان اخلاقی خود احساس حرمت کنیم (کانت، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲).

مطابق این برداشت است که کانت قیودی را برای پذیرش توابع حقیقی به عنوان یک فضیلت در نظر می‌گیرد. آن قیود عبارتند از: تن به نوکری ندادن، به دیگران اجازه زیر پا گذاشتن حق خود را ندادن، مسئولیتی که ناتوان از تضمین انجام آن هستیم را نپذیرفتن، احسانی را که بدون آن می‌توانیم گذران زندگی کنیم نپذیرفتن، مقتصد بودن برای پیش‌گیری از گدا شدن، از شکوه و ناله و حتی گریه ناشی از شدت درد بدنی خودداری کردن و حتی به قصد حرمت نهادن به موجودات آسمانی زانو نزدن و به خاک نیافتادن (کانت، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲-۱۰۳).





به گمان ایمانوئل کانت، کسی که به بها یا بهانه تواضع، این قیود را نادیده بگیرد خود را مانند کرم زیر پای مردم انداخته است و دیگر نمی‌تواند گله کند که چرا مردم از روی او عبور کرده‌اند (کانت، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴).

فریدریش نیچه نیز آنجا که میان دو نوع بینادین از اخلاق، یعنی اخلاق سروران و اخلاق بردگان تفاوت می‌گذارد، افتادگی و تواضع را فضیلتی درخور اخلاق بردگان می‌داند و چون اخلاق بردگان مطابق انسان‌های پست است تواضع را برای انسان‌های والا و شایسته ستودنی نمی‌داند. به اعتقاد او:

انسانی که از نوع والاست خویشتن را تعیین کننده ارزش‌ها احساس می‌کند. او نیازی به آن ندارد که دیگران او را تأیید کنند... او خود را چونان کسی می‌شناسد که نخست شرف هر چیزی را بدان می‌بخشد. او ارزش آفرین است... چنین اخلاقی، خودبزرگ داشتن است. در پیش‌نمای چنین اخلاقی احساسی از پُری و قدرت ایستاده است که خواهان سرریز شدن است... انسان والا نیز نگون‌بختان را دستگیری می‌کند، اما نه از سر دلسوزی، یا کمابیش نه بلکه از سر زوری که فزونی قدرت به او می‌آورد (نیچه، ۱۳۷۳، ص ۲۵۷).

بر خلاف انسانی که از نوع بردگان است. او صفاتی را برجسته می‌کند که بار زندگی را بر رنجبران سبک کنند. اینجاست که رحم، دست مهربان و یاریگر، دل مهربان، شکیبایی، کار و کوشش، فروتنی و رفتار دوستانه بزرگ داشته می‌شود (نیچه، ۱۳۷۳، ص ۲۵۹).

## بازخوانی مفهوم تواضع

موضوع بحث ما بررسی مواضع و ادله اندیشمندانی که مخالف فضیلت بودن تواضع هستند و یافتن پاسخ به همه آنها نیست. موضوع بحث ما چگونگی مواجهه با دوراهه اخلاقی تواضع علمی در تقابل با ارزش‌هایی علمی است مانند اعتماد به نفس اهالی دانش، اعتماد شاگرد به استاد، ثبات مرجعیت و اقتدار علمی دانشمندان در مواقعی که این مرجعیت و اقتدار به استمرار و رونق کار علمی آنان کمک می‌کند. شاید یک بازخوانی تازه از مفهوم تواضع، با تمرکز بر مفهوم تواضع علمی و معرفتی، زمینه رسیدگی مؤثر به این موضوع را فراهم آورد. ممکن است این بازخوانی مسیر پاسخ به مواضع مخالفان فضیلت تواضع را نیز خود به خود هموار کند.



مناسب است که بازخوانی مفهوم تواضع با رجوع به مفاهیم متضاد آن صورت گیرد. در میان مفاهیم متضاد تواضع سه مفهوم تکبر<sup>۱</sup>، سلطه<sup>۲</sup> و عُجب<sup>۳</sup> از مفاهیم دیگر مهم‌تر هستند، اما به دلیل ضیق مجال در این مقاله تنها به بازخوانی تواضع در مقابل دو مفهوم عُجب و سلطه می‌پردازیم و بازخوانی تواضع در تقابل با تکبر را به مجال دیگری واگذار می‌کنیم.

### تواضع در مقابل عُجب

عُجب، مطابق آنچه برخی منابع تحلیل‌گر فضیلت‌ها و رذیلت‌های معرفتی آورده‌اند، عبارت است از اینکه شخص علاقه‌ای شدید داشته باشد به اینکه نزد دیگران در نظر آید و جلوه کند به دلیل آنکه این جلوه‌گری اهمیت اجتماعی والایی برای او دارد و از همین رو، حساسیتی افراطی به دیدگاهی که دیگران نسبت به او دارند، نشان می‌دهد. پیامد این حساسیت، علائمی عاطفی است از قبیل اضطراب درباره‌ی چگونه ظاهر شدن در نگاه دیگران، لذت از خوب جلوه کردن نزد دیگران، خجالت یا شرم از بد جلوه کردن، نارضایتی از کسانی که تحسین مفروض را از او دریغ می‌دارند یا آن را به نقد می‌کشند. از آنجا که گاهی خوب جلوه کردن فرد نزد دیگران به این است که نشان دهد جلوه کردن نزد دیگران برای او اهمیتی ندارد، ممکن است فرد معجب نزد خود و دیگران بر این عواطف سرپوش بگذارد. یا شاید چنان درست رفتار کند و چنان ارضای از عُجب خویش را در خود نهادینه کرده باشد که به سختی بتوان آثار عُجب را در او مشاهده کرد (Roberts & Wood, 2007, p. 237).

توجه به این نکته بسیار مهم است که عنصر کلیدی در صدق عُجب، علاقه به خوب ظاهر شدن یا جلوه کردن نزد دیگران نیست؛ به این معنا که هر علاقه‌ای به خوب ظاهر شدن یا جلوه کردن به معنای عُجب نیست. برای مثال، اگر فرد متوجه شود که در طول یک سخنرانی یک ساعته زیپ شلوارش باز بوده، طبیعی است که خجالت‌زده شود؛ چون طبیعی است که انسان علاقه داشته باشد استانداردها و ملاک‌های ضروری و لازم مناسب ظاهر شدن نزد دیگران را مراعات کند. عنصر کلیدی برای صدق عُجب در دلیل عُجب نهفته است، یعنی اگر علاقه فرد به اینکه عالی جلوه کند به این دلیل باشد که تنها عالی جلوه کردن است که از نظر اجتماعی اهمیت دارد، آن فرد دچار عُجب است؛ و گرنه اگر او علاقه به خوب ظاهر شدن داشته باشد تا

---

1. arrogance  
2. domination  
3. vanity

پول به دست بیاورد یا انگیزه بالاتری برای تحصیلات علمی پیدا کند یا یک بورس و هزینه تحصیلی دانشگاهی را دریافت کند یا دسترسی به کتابخانه دانشگاه داشته باشد، یا چون خوب ظاهر شدن گواهی باشد بر پیشرفت در مهارتی که مورد توجه و تأکید ناظران است. این موارد هیچ‌کدام مصداق عجب نیستند. علاقه به خوب جلوه کردن به دلیل خوب جلوه کردن است که عنصر کلیدی و مقوم معنای عجب است که برخی آن را معادل معنای «به خود بالیدن» گرفته‌اند (ناصری دولت‌آبادی، ۱۴۰۱، ص ۱۸۴).

از این رو، ممکن است عجب مخاطب خود را گزینش کند: فرد معجب ممکن است علاقه‌ای به خوب جلوه کردن در چشم کسانی که نظرشان برای او اهمیتی اجتماعی ندارد، نداشته باشد. یک فیلسوف معجب ممکن است نسبت به احمق جلوه کردن به نزد یک کشاورز چغندر قند بی‌خیال باشد؛ یک زن معجب ممکن است نسبت به زشت جلوه کردن خود نزد فرزندانش بی‌خیال باشد.

تواضع از این نظر نقطه مقابل عجب است. انسان متواضع انسانی است که به نمودهایی اجتماعی که به شدت مورد علاقه انسان معجب است، به سختی توجه می‌کند. البته، روشن است که انسان‌ها صرفاً به دلیل داشتن اندک علاقه به خوب ظاهر شدن به دلیل اهمیت اجتماعی آن معجب نیستند. شاید همه ما از اینکه بفهمیم مردم از رفتار ما ناراحت شده‌اند، خجالت می‌کشیم و نسبت به از دست دادن منزلت اجتماعی خود احساس ندامت می‌کنیم و از کسب منزلتی که مورد تأیید دیگران است، احساس شادمانی می‌کنیم. افراد فضیلت‌مند و کاملاً سالم از اینکه دیگران آنها را دست‌کم بگیرند یا آنها را جدی نگیرند و فکر کنند که خیلی ارزشمند نیستند، اندکی آزرده می‌شوند، ولی فرد معجب از این امور بسیار آزرده می‌شود و با بی‌توجهی‌های کوچک‌تری صدمه می‌خورد؛ او دل در گرو نمود منزلتی خود گذاشته است. می‌توانیم بگوییم که او برده تأیید خود از سوی دیگران است، یا به شدت مرهون آن است. او نیازمند این است که خیلی خواستنی، تحسین‌برانگیز، دوست‌داشتنی و مورد احترام باشد و اگر این توجهات فوق‌العاده را دریافت نکند احساس خشم و نقصان می‌کند.

باری تواضع متضاد عجب است و فرد متواضع معجب نیست، ولی نکته دیگری که در مفهوم تواضع نهفته این است که چنین نیست که فرد متواضع تنها فاقد عجب باشد، بلکه جهت‌گیری او بر خلاف جهت عجب است. گفتیم که عجب عبارت است از یک علاقه مفرط به اینکه فرد از سوی دیگران در نظر آید به دلیل اهمیتی اجتماعی که صرفاً برای در نظر دیگران آمدن قائل



است و از همین رو، حساسیتی بالا نسبت به نظر دیگران درباره خود دارد. تواضع، در مقابل عجب، عبارت است از یک بی‌علاقگی قابل توجه و غیر معمول نسبت به اهمیت اجتماعی و از همین رو یک نوع عدم حساسیت عاطفی به موضوع منزلت اجتماعی. برخی با توجه به جهت‌گیری مذکور در تواضع چنین پنداشته‌اند که فضیلت تواضع «گرایشی جزم‌اندیشانه» به دست‌کم گرفته شدن ارزش فرد از سوی دیگران است (Driver, 1989, p. 378). به این معنا که تواضع صرفاً تغافل فرد از ارزش خویش نیست؛ زیرا فردی که تواضع رشدیافته‌ای دارد اگر همه شواهد برتری خود را بشنود، باز هم از باور به آن امتناع می‌ورزد. بنابراین، تواضع در عین اینکه یک فضیلت اخلاقی است، یک ردیلت یا ضعف عقلانی به شمار می‌آید.

اما این پندار صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا فرد متواضع از منزلت و ارزش خویش غافل نیست ولی به شیوه‌ای نسبت به آن بی‌علاقه است که گویی از اهمیت و برتری خویش غافل است. در حالی که اگر بخواهد خود را ارزیابی کند، می‌تواند محاسبه درستی از تفاوت خود با فرد بعدی به دست دهد. او تنها خیلی علاقمند به این ارزیابی نیست و از همین رو، چندان مایل به جست‌وجوی آن نیست و شاهد دلالت‌کننده بر آن خیلی در نظر او چشمگیر نیست؛ آن شاهد به سهولت و خودبه‌خود در معرض توجه او قرار نمی‌گیرد. هنگامی که او دیگران را بهتر از خود «به حساب می‌آورد» او چنان احمقانه فکر نمی‌کند که باور داشته باشد که دیگران بهتر از او هستند. برای مثال، هنرمند بهتری هستند یا منزلت اجتماعی بالاتری دارند یا باهوش‌تر یا زیباتر از او هستند. هنگامی که چنین نیستند، بلکه هر نوع منزلتی که داشته باشد یا نداشته باشد برای او در مقایسه با ارزش والاتری مانند تعهد به حقیقت، خدای تعالی، کمال انسان، شکوفایی طبیعت که او برای آن ارزش و احترام والایی قائل است، اهمیت چندانی ندارد و او در مقابل آن خود را «فراموش می‌کند». چنین فضیلتی در عین اخلاقی بودن عقلانی هم هست.

در دنیای علم نمونه‌هایی از این تواضع را می‌توان در شرق و غرب عالم سراغ گرفت. یک نمونه جی. ای. مور<sup>۱</sup> است که آلیس آمبروز<sup>۲</sup> او را به عنوان معلم چنین توصیف می‌کند: مور در سخنرانی‌هایش افتاده حال بود. مثلاً نقدهایی که بر مدعیات خودش در یک سخنرانی قبلی وارد می‌کرد به سان نقدهایی بود که بر یک فیلسوف بی‌نام و نشانی وارد می‌شود تا به این وسیله اشتباهاتش در معرض اصلاح قرار گیرد. برای نمونه، او در بحث صداقت، دو گزاره را بررسی

1. G. E. Moor  
2. Alice Ambrose

کرد: «این صادق است که فلان» و «فلان» و در این بررسی ابراز داشت که این دو گزاره یک معنا دارند به دلیل اینکه عبارت «این صادق است که» حشو است و معنایی را در بر ندارد. در سخنرانی بعدی سخن خود را این گونه به نقد کشید که مگر از اینکه عبارتی حشو باشد معلوم می‌شود معنایی در بر ندارد! چنین نیست، بلکه از این که حشو است معلوم می‌شود که دارای معنایی است، هیچ عبارتی نمی‌تواند در یک بیان «حشو» باشد بدون اینکه معنایی داشته باشد. چند سخنرانی بعد او افراد حاضر در کلاس خود را توجه داد که اکنون من بایستی پرواز کنم؛ چون نمی‌دانم چگونه ادامه دهم! (Ambrose, 1989, pp. 107-108).

تعبیر خودکم‌بینی یا فرونهادن خود درباره مور تعبیر درستی نیست؛ زیرا او اظهاراتی مانند اینکه «من کسی نیستم»، «من خاکسار و خردم»، «من ارزشی ندارم» را که امثال ویتگنشتاین در مقام ابراز تواضع بیان می‌کنند (Ambrose, 1989, pp. 108) هیچ‌گاه درباره خویش به زبان نیاورد. اتفاقاً چنین اظهاراتی در بردارنده دل‌مشغولی به خود است، خودی که دعوت به فرو افتادن می‌کند؛ زیرا خودنمایی است. بدین روی، فرد خودکم‌بین با این اظهارات، در واقع، دلمشغولی به خودش را نشان می‌دهد. در مقابل، منزلت برای مور یک مسئله نیست؛ محدوده حقیقت درباره حقیقت دلمشغولی او است. گم‌شده او به هیچ وجه این نبود که او کیست و نه هیچ دلیل داریم که فکر کنیم او خود را شایسته جایگاه خویش نمی‌دانست بدون پروا به ارائه درس و سخنرانی می‌پرداخت و این نشان می‌داد که او پذیرفته بود که یک استاد است، اما بی‌توجهی او به منزلت از این واقعیت آشکار می‌شد که «همانند یک فیلسوف بی‌نام و نشان که می‌بایست اشتباهاتش اصلاح شود، می‌توانستند از او انتقاد کنند».

پس در امثال مور یک الگوی انگیزشی از تواضع مشاهده می‌کنیم که در آن توجهی به نحو نامتعارف اندک و نازل به منزلت خویش با توجهی شدید و مؤکد به خیری آشکارا عجین شده است. چنانکه نویسندگان کتاب فضیلت‌های عقلانی گفته‌اند، دست‌کم به دو دلیل می‌توان این الگو را الگوی فضیلت‌مند دانست: نخست اینکه، غالباً توجه به منزلت منجر به تضعیف توجهات مهم‌تر و سردرگمی نسبت به آنها می‌شود که این نتایج رفتاری و معرفتی بدی را در پی دارد؛

۱. قید «خیر آشکار» را به این جهت می‌آوریم که ممکن است فردی به منزلت خویش بی‌توجه باشد و به این معنا مواضع باشد، ولی این تواضع را در پی جویی یک شر خطرناک مانند حمایت از یک گروه نژادپرست افراطی داشته باشد. از این روی، مواضع همانند شجاعت فضیلتی است که می‌تواند در اختیار آدم شیر بر قرار گیرد. اگر انسان مواضع بخواهد کاملاً فضیلت‌مند باشد، توجه به منزلت در وی بایستی تحت‌الشعاع توجهات فضیلت‌مندانه قرار گیرد. تواضع بایستی در وحدت درونی با فضیلت‌های دیگر باشد.



تواضع به عنوان یک ترکیب انگیزشی سبب می‌شود که توجهات مهم‌تر از چنین آسیبی سالم و محفوظ بمانند. دوم آنکه از برخی منظرهای اخلاقی - به طور خاص، منظرهای یگانه‌انگارانه‌ای مانند ادیان الهی - توجه به منزلت، یک توهم اخلاقی به شمار می‌آید. منزلت اجتماعی ممکن است برای طبقه‌بندی روابط انسانی در یک نظام اجتماعی ضروری باشد، ولی بالاترین خیر و فضیلت بهترین افراد اخلاقی به حساب نمی‌آید (Roberts & Wood, 2007, p. 241).

### تواضع در مقابل سلطه‌گری

سلطه‌گری مفهوم دیگری در مقابل تواضع است. فرد سلطه‌گر نیز همانند فرد معجب توجهی قوی به اهمیت شخصی خویش دارد، ولی بر خلاف فرد معجب به دیدگاه مثبت دیگران نسبت به خود (و اینکه نزد دیگران جلوه خوبی داشته باشد) عنایت چندانی ندارد. سلطه‌گر دل‌مشغول داشتن قدرت و نفوذ بر دیگران است. این رذیلت در میان اهل دانش و معرفت به این شکل بروز می‌کند که فرد سلطه‌گر توجهی افراطی دارد به اینکه تعیین‌کننده نظرات دیگر مردم باشد، از اینکه به اذهان دیگران شکل و جهت بدهد لذتی ویژه ببرد، از اینکه مؤلف فلان و فلان ایده و نظر باشد که روزگاری شهرت یابد یا از اینکه افراد مهمی را نسبت به فلان نظر و رأی خویش متقاعد کرده باشد، بسیار مشعوف شود. اکثر اهل دانش به ویژه معلمان احتمالاً درجاتی از این علاقه را دارند، برخی از آنان خیلی در داشتن شاگردان رقابت‌جو هستند و اگر شاگردانشان کم باشند احساس ویرانی و خسارت می‌کنند. تواضع معرفتی نقطه‌مقابل سلطه‌گری معرفتی است. چنانکه بعضی احتمال داده‌اند سقراط بالاترین تمثیل چنین تواضعی بوده است؛ زیرا راضی بود خود را صرفاً تسهیل‌گری برای ارتباط شاگردانش با حقیقت بداند. دکترین تذکر که در کتاب منون سقراط آمده است معنایش این است که تمام ایده‌شاگردی و دنباله‌روی به معنای وابستگی معرفتی، یک اشتباه بزرگ است. تواضع معرفتی در این معنا میلی است به شادمانی فرد آموزگار از پیشرفت علمی دانش‌آموزان خویش، به ویژه احتمالاً هنگامی که پیشرفت آنان فراتر از خود استاد بوده باشد و یک بی‌تفاوتی عاطفی نسبت به این مسئله که در این پیشرفت تأثیر خود استاد تا چه اندازه بوده است.

### نتیجه

تواضع را اگر به معنایی سلبی تعبیر کنیم و آن را به عدم نگرانی نسبی از داشتن ظاهری عالی نزد



دیگران، گرایش به نداشتن ادعای استحقاق‌های ناروا و غیرقانونی بر مبنای برتری شخص، ضعف نسبی تمایل به شکل دادن ذهن دیگران و از این قبیل تفسیر کنیم، هیچ‌یک از این فقدان‌ها و امور سلبی به خودی خود فضیلت به حساب نمی‌آیند. فردی که دچار نوعی آسیب خاص در لوب‌های قدامی مغز شده است، ممکن است همهٔ اینها را داشته باشد و به هیچ وجه متّصف به تواضع فضیلت‌مند نباشد. تواضع فضیلت‌مندانه هنگامی بروز می‌یابد که فقدان این امور سلبی جای خود را به ارزش و فضیلتی ایجابی سپرده باشد یا در تعادل با آن فضیلت ایجابی متعادل شده باشد. تواضع و فروتنی اولیای دین و انبیای الهی، در رأس آنها حضرت محمد (ص) با ارزش والاتری که عبارت باشد از اشتیاق به هدایت انسان‌ها به کمالات الهی هماهنگ است. همچنانکه صفت تواضع علمی در عالمان و اندیشمندان متواضع واقعی در شرق و غرب عالم به‌گونه‌ای است که عدم توجه به منزلت فردی و اجتماعی در آنان با فضیلت دیگری مانند اشتیاق به شکوفایی دانش و فلسفه هماهنگ است. بدین سان می‌توان نتیجه گرفت که ویژگی کلی تواضع علمی آن است که این فضیلت در شخصیت اشخاص فضیلت‌مند به نحو ذاتی و درونی با فضیلت‌های دیگر پیوند خورده است.

ارزش‌هایی مانند اثبات مرجعیت و اقتدار علمی استاد، جسارت فکری و اعتماد به نفس اهالی دانش و معرفت که ممکن است در تقابل با ارزش اخلاقی تواضع عرض‌اندام کنند، دوره‌های اخلاقی را در بدو نظر تشکیل دهند، ولی باید توجه داشت که اثبات مرجعیت و اقتدار علمی اگر در واقع، مرجعیت و اقتداری در کار نباشد، نشانی از انگیزه رذیلانه عجب یا تابعی از انگیزه رذیلانه سلطه‌گری معرفتی است که در اندیشهٔ انسان متواضع معرفتی جایی برای این رذایل نیست و اما نسبت به اعتماد به نفس و جسارت علمی ممکن است نگران باشیم که اندیشمندی که فاقد غرور، تسلط و بزرگ‌نمایی است، به احتمال زیاد جسارت و اعتماد به نفس لازم را نداشته باشد. انسان اندیشمند برای اینکه از پیشروترین دانایان باشد باید جسارت آن را داشته باشد که خارج از چارچوب‌های رسمی جامعه خود فکر کند، به مقامات سیاسی و اجتماعی جامعه خود شک کند و احتمالات ناشناخته را تصور کند، اما لازم نیست جسارت فکری و اعتماد به نفس را به رذایلی چون غرور، عجب و سلطه‌گری گره بزنیم این رذایل گاهی می‌توانند جایگزین فضایل شوند. ترس از احمق به نظر رسیدن محقق در برابر اعضای حرفه‌اش ممکن است او را به دقت و موشکافی بسیار وادار کند. ادعای عجولانه استحقاق فکری توسط دانشجویان باهوش فارغ‌التحصیل گاه مرحله‌ای حیاتی در مسیر موفقیت معرفتی و علمی است. با توجه به



فراگیر بودن رذیلت انسانی، چنین شرح حال‌هایی از دانش ممکن است حتی در یک مفهوم آماري معمول باشد، اما جسارت فکري و اعتماد به نفس به هيچ وجه به اين رذایل گره نمی خورد. اندیشمندان متواضع در تاريخ اندیشه بشري به لحاظ معرفتي فوق العاده پر انرژی و جسور بوده اند، اما اين جسارت و اعتماد به نفس آنان به غرور و سلطه گري و تکبر وابسته نبوده است.

## فهرست منابع

- ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بيروت: دار صادر.
- ابوطالب مكي، محمد بن علي. (۱۴۱۷ق). قوت القلوب في معامله المحبوب و وصف طريق المريد الي مقام التوحيد. (تصحیح: عيون سود و محمد باسل). لبنان: دار الكتب الاسلاميه.
- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۷۶). اخلاق. (ترجمه: محسن جهانگیری). تهران: مركز نشر دانشگاهي.
- انصاری، خواجه عبدالله بن محمد. (۱۳۶۱). منازل السائرین. تهران: بی جا.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشيعه. (ج ۱۵). قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- دهخدا، علي اكبر. (۱۴۰۳). مدخل نواضع. از آدرس اينترنتی <https://icps.ut.ac.ir/fa/dictionary>
- راغب اصفهانی، حسين بن محمد. (۱۳۷۵). الذریعه الى مكارم الشریعه. چاپ: علی میرلوحی فلاورجانی.
- زوزنی، حسين بن احمد. (۱۳۴۵). كتاب المصادر. مشهد: كتابفروشی باستان.
- سعدی، مصلح ابن عبدالله. (۱۳۹۹). بوستان. (تصحیح: غلامحسین يوسفی). تهران: انتشارات خوارزمی.
- سهروردی، عمر بن محمد. (۱۳۵۶ ش/ ۱۹۷۳ م). عوارف المعارف. (تحقیق: عبدالحلیم محمود و محمود بن شریف). قاهره: دارالمعارف.
- شرباصی، احمد. (۱۴۰۷ق). موسوعة أخلاق القرآن. بيروت-لبنان: دار الرائد العربي.
- عزالدين كاشانی، محمود بن علي. (۱۳۶۷). مصباح الهدایه و مفتاح الكفايه. تهران: چاپ جلال الدين همایی.
- عسکری، حسن بن عبدالله. (۱۴۱۲ق). معجم الفروق اللغويه، الحاوی لكتاب ابی هلال العسکری و جزءاً من كتاب السيد نورالله الجزائري. قم: بی جا.
- علم الهدی، علی بن حسین. (۱۴۰۵ - ۱۴۱۰). رسائل شریف المرتضی، رساله ۲۴ «الحدود و الحقائق». قم: چاپ مهدی رجایی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). كتاب العين. قم: چاپ مهدی مخزومی و ابراهیم سامرانی.
- قطب الدين شیرازی، محمود بن مسعود. (۱۳۶۹). درة التاج. تهران: چاپ ماهدخت بانوهمایی.
- كاشانی، ملا عبدالرزاق. (۱۴۱۶). لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام: معجم المصطلحات و





الاشارات الصوفيه. قاهره: منشورات سعيد عبدالفتاح.

کانت، ایمانوئل. (۱۳۸۰). فلسفه فضیلت. (ترجمه منوچهر صانعی دره‌بید). تهران: نقش و نگار.  
کنت - اسپونیول، آندره. (۱۳۸۴). رساله‌ای کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ. (ترجمه: مرتضی کلانتریان). تهران: آگه.

معین، محمد. (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی. ذیل مدخل تواضع. تهران: نشر امیرکبیر.  
مقری نیشابوری، محمد بن حسن. (بی تا). الحدود. (تصحیح: جعفر سبحانی و محمود یزدی مطلق). قم: انتشارات مؤسسه امام صادق (ع).  
مولوی، مولانا جلال الدین رومی. (۱۳۹۳). مثنوی معنوی. (به اهتمام رینولد نیکلسون و مقدمه بدیع الزمان فروزانفر). تهران: نشر ثالث.

ناصری دولت‌آبادی، محمد. (۱۴۰۱/۱۴۴۳ق). رسم بندگی. (تحقیق و تدوین: سید حبیب حسینی رنانی). قم: انتشارات خلق.

نخشب، ضیاء الدین. (۱۳۶۹). سلک السلوک. تهران: چاپ غلامعلی آریا.

نیچه، فریدریش (۱۳۷۳). فراسوی نیک و بد. (ترجمه: داریوش آشوری). تهران: انتشارات خوارزمی.

Ambrose, A. (1989). Moore and Wittgenstein as Teachers. *Teaching Philosophy*, 12 (2), 107–113. <https://doi.org/10.5840/teachphil198912246>

Driver, J. (1989). The Virtues of Ignorance. *Journal of Philosophy*, 86 (7), 373–384.

Roberts, R. C., & Wood, W. J. (2007). *Intellectual Virtues: An Essay in Regulative Epistemology* (0004-edition ed. ). Oxford University Press.

Tanesini, A. (2018). Arrogance, Anger and Debate. *Symposion*, 5 (2), 213–227. <https://doi.org/10.5840/symposion20185217>





پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی